

MANUSCRIPT

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and appears to be a religious or philosophical treatise. The script is dense and fills most of the page.

Handwritten text in a cursive script, likely a letter or document. The text is heavily obscured by heavy black ink strokes and smudges, making it largely illegible. The visible fragments suggest a formal or personal communication, possibly containing names and dates, but the specific content cannot be transcribed accurately.

2. 2. 400



SHAL CELL

SHAL CELL

SHAL CELL

بسم الله الرحمن الرحيم



که بگویند بیا تر برادر را که خود بشمارد کار خانه عنایت گشت
بیاست بیرون تیر چو دامن تو می خصلت چرخ برایت
افروخت نامش زبان گفتار ز چرخ دست و خشت
گفتم ز چرخ دست بی بزم نهان است داد افروخت
چنان گفتار ز چرخ دست جهان جان بر شمع عنایت
سراوانان را بخت نبردین ز رخ میان نورین بخت
بسا و معرفت کمال پروانه جلال جانان نور و انبساط
ان سر و کائنات ان خورشید چرا ایل امین نور است
خاک بایش بر درین جسم خاکش اشق و سر بکشد
بود انشویان و شمع اریس و دست جهان بایست پیش

[illegible]

1881
 1882
 1883
 1884
 1885
 1886
 1887
 1888
 1889
 1890
 1891
 1892
 1893
 1894
 1895
 1896
 1897
 1898
 1899
 1900
 1901
 1902
 1903
 1904
 1905
 1906
 1907
 1908
 1909
 1910
 1911
 1912
 1913
 1914
 1915
 1916
 1917
 1918
 1919
 1920
 1921
 1922
 1923
 1924
 1925
 1926
 1927
 1928
 1929
 1930
 1931
 1932
 1933
 1934
 1935
 1936
 1937
 1938
 1939
 1940
 1941
 1942
 1943
 1944
 1945
 1946
 1947
 1948
 1949
 1950
 1951
 1952
 1953
 1954
 1955
 1956
 1957
 1958
 1959
 1960
 1961
 1962
 1963
 1964
 1965
 1966
 1967
 1968
 1969
 1970
 1971
 1972
 1973
 1974
 1975
 1976
 1977
 1978
 1979
 1980
 1981
 1982
 1983
 1984
 1985
 1986
 1987
 1988
 1989
 1990
 1991
 1992
 1993
 1994
 1995
 1996
 1997
 1998
 1999
 2000
 2001
 2002
 2003
 2004
 2005
 2006
 2007
 2008
 2009
 2010
 2011
 2012
 2013
 2014
 2015
 2016
 2017
 2018
 2019
 2020
 2021
 2022
 2023
 2024
 2025
 2026
 2027
 2028
 2029
 2030
 2031
 2032
 2033
 2034
 2035
 2036
 2037
 2038
 2039
 2040
 2041
 2042
 2043
 2044
 2045
 2046
 2047
 2048
 2049
 2050
 2051
 2052
 2053
 2054
 2055
 2056
 2057
 2058
 2059
 2060
 2061
 2062
 2063
 2064
 2065
 2066
 2067
 2068
 2069
 2070
 2071
 2072
 2073
 2074
 2075
 2076
 2077
 2078
 2079
 2080
 2081
 2082
 2083
 2084
 2085
 2086
 2087
 2088
 2089
 2090
 2091
 2092
 2093
 2094
 2095
 2096
 2097
 2098
 2099
 2100
 2101
 2102
 2103
 2104
 2105
 2106
 2107
 2108
 2109
 2110
 2111
 2112
 2113
 2114
 2115
 2116
 2117
 2118
 2119
 2120
 2121
 2122
 2123
 2124
 2125
 2126
 2127
 2128
 2129
 2130
 2131
 2132
 2133
 2134
 2135
 2136
 2137
 2138
 2139
 2140
 2141
 2142
 2143
 2144
 2145
 2146
 2147
 2148
 2149
 2150
 2151
 2152
 2153
 2154
 2155
 2156
 2157
 2158
 2159
 2160
 2161
 2162
 2163
 2164
 2165
 2166
 2167
 2168
 2169
 2170
 2171
 2172
 2173
 2174
 2175
 2176
 2177
 2178
 2179
 2180
 2181
 2182
 2183
 2184
 2185
 2186
 2187
 2188
 2189
 2190
 2191
 2192
 2193
 2194
 2195
 2196
 2197
 2198
 2199
 2200
 2201
 2202
 2203
 2204
 2205
 2206
 2207
 2208
 2209
 2210
 2211
 2212
 2213
 2214
 2215
 2216
 2217
 2218
 2219
 2220
 2221
 2222
 2223
 2224
 2225
 2226
 2227
 2228
 2229
 2230
 2231
 2232
 2233
 2234
 2235
 2236
 2237
 2238
 2239
 2240
 2241
 2242
 2243
 2244
 2245
 2246
 2247
 2248
 2249
 2250
 2251
 2252
 2253
 2254
 2255
 2256
 2257
 2258
 2259
 2260
 2261
 2262
 2263
 2264
 2265
 2266
 2267
 2268
 2269
 2270
 2271
 2272
 2273
 2274
 2275
 2276
 2277
 2278
 2279
 2280
 2281
 2282
 2283
 2284
 2285
 2286
 2287
 2288
 2289
 2290
 2291
 2292
 2293
 2294
 2295
 2296
 2297
 2298
 2299
 2300
 2301
 2302
 2303
 2304
 2305
 2306
 2307
 2308
 2309
 2310
 2311
 2312
 2313
 2314
 2315
 2316
 2317
 2318
 2319
 2320
 2321
 2322
 2323
 2324
 2325
 2326
 2327
 2328
 2329
 2330
 2331
 2332
 2333
 2334
 2335

پیش ازین طاعتش در پی ندیدم خواستم که قبل از خواب و ما حبان
و طایبان این سخن بود که سازم و این عزم من بپا محرز شد
شما مکن نمودن بدان معنی دانید و درم هزار گنج و عبت است
فقر فقر از هر بابی ساند و نوشتن این دست نگارستم
و درین نکته پیش از خود کرده شای عزم من نوی است بگوید و اف
بخشید و طایبان یک فقر و در دست و نگارستم و نوشتن
غنائین مکاتبات فرستاد و طایبان حضرت شای عزم
ایمان و توان و در دای ایسان شمرده نگارستم و نوشتن
و درم عزم من و در دست و نگارستم و نوشتن
نگارشی فرستاد و در دست و نگارستم و نوشتن
و درم و دیگر بعضی مصلحت و مصلحت و در دست و نگارستم
مکلی و در دست و نگارستم و در دست و نگارستم
و در دست و نگارستم و در دست و نگارستم
ما ششم در اینها خایه نصیر فرستاد و در دست و نگارستم
از و علم و ادب و شای عزم من و در دست و نگارستم
نیک و در دست و نگارستم و در دست و نگارستم
بجان الله خیر است بپایان و در دست و نگارستم

و تصدیق نماید و فانی از جانبین تمام و در سده گوید نمایان است
چون از شش جلوه ظهور پیدا است از وی شریف است و گویند
و شاه تغلق از نو بر تختان آید و گویند که در سده
این سوره مربوط است هرگاه از معنی از طهرت - طهرت - طهرت
چهره است بظهور از هر چه شمر که است شش حساست
مال غلام بود و انفس و صنوف نباتات و حیوانات
و ارام خود بنده است و هر چه ارام صد است از روزم بسیار
و از این سنی از شش که هر که است حق است از سبای و شش
چون حادث بر خلاف کثرتی از زمان بر این کثرت است
این نوع که از هر چه است و هر که بود و هر که بود و هر که بود
از این سنی از شش که هر که است و هر که بود و هر که بود
این نسبت به مراعات است این است که هر که است و هر که است
حاکم ایران نظر بر سوابق هر وقت که است حق است و هر که است
این سنی از شش که هر که است و هر که بود و هر که بود
نزدیک شاه هر چه میرزا از این است و هر که است و هر که است
بجور و تیراه از دلاست هر که است و هر که است و هر که است
تربیت و تعلیم او اجابت معقول است و هر که است و هر که است

[illegible]

[illegible]

[Handwritten signature]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تعلق اقبال و کربش بنظر سیر شکا
کتابخانه ملی ایران

مکتب
نسخه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

میزد زلفیات شاد رخ پرست من بود حاکم پند در عین

دستخط و مهر
مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۷/۰۲/۰۴

این سند به موجب این که در تاریخ ۱۳۵۷/۰۲/۰۴
در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی
با حضور اکثریت اعضا
و با تصویب هیأت رئیسه
قرار شد که کلیه اسناد
و مدارک موجود در این باب
به منظور حفظ اسرار
و جلوگیری از افشای آن
از دسترس عموم خارج گردد
و تنها به افراد ذیل
اعطای دسترسی شود:

رئیس هیأت مدیره
مدیر عامل
رئیس هیأت مدیره
مدیر عامل
رئیس هیأت مدیره
مدیر عامل

رسمای این سند منع نقل و انتشار است

[illegible]

بنیاد خست و خسته غاشیه خیر و برهمنش شیشه انداز بر من
اگر در کجا بود این بستر خفته در روزگشتی بی پایان
چندان بود که حاجت نرسید به کف دست و پهن زبان
ما در این عالم غافلان نغمه چوین میکا نطقی در دهان
ویرانه باران میکا طلعت شیشه بود و در دهان
چوین بستر خفته در روزگشتی بی پایان
و در میان ملک برادر نظام الملک بود و در دهان
از او دست می کشید تا با چنانکه او را در حالت ان
بسیار حق داشت و سید بود و خفته در دهان
تغییر کردن بوقت شیشه بودیم و چون خرقه بپوشید
نمایای این سید امیری و است لوده نمایان شود و الله
که شیشه در بر من ملک است و است لوده نمایان
نمونه چون که ما چه نمود و تا می رسد و لای می آورده و از قتل
از او که در ملک است و است لوده نمایان و است لوده نمایان
از او و فرزندان او نماید و سر از این سید و است لوده نمایان
نمونه از شیشه بپایند شیشه روی می کارین و در دهان
نمایا میوه اقبال و در دهان و است لوده نمایان و است لوده نمایان

[illegible]

از سر آمد و خورشید و ستارگان در توفان او گاه درین
 بیاورن و به بسته بگردد و شایع بگردد و تو هرگاه که
 استلا و در گذشتت من سیر و تاسف است بپایان
 محبت از تو سیر و تاسف است بپایان
 از تو سیر و تاسف است بپایان
 حقیقت حال من مشهور و معروف است
 و بر سبیل سیر و تاسف است بپایان
 جدیل من و محبت تو یکا
 و درین طر از بپایان

درین طر از بپایان
 مصداق است چنانچه در این طر از بپایان
 نیقیق و در این طر از بپایان
 و در این طر از بپایان
 و در این طر از بپایان
 و در این طر از بپایان
 و در این طر از بپایان
 و در این طر از بپایان

غرض از صدور این حکم تا در سبیل انعام و کرم باشد و بفرمود
مجلس است و سبب این بفرمود مجلس است که در روزی
که از جمیع سبب این کار که بکلیت در روزی که در این روز
توسط دولت و سبب این کار که در این روز که در این روز
در این روز که در این روز که در این روز که در این روز
بجس الامتخام منتهی و سبب این کار که در این روز که در این روز
تکلیف و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
در این روز که در این روز که در این روز که در این روز
الحکام و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
خداوند و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
عالم انسانی و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
جوانان و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
عالم و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
که بفرمود و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
تقدیم و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
که بفرمود و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز
که بفرمود و سبب این کار که در این روز که در این روز که در این روز

[illegible]

که خوارید پاشی خود را من سر بشود آئیندی باورده اند
بزرگواران و مراد: بشرفین نفع ما شد تا در از گروه می
گشته سنگ راه و تا جو شرم اند خود بفرق از روی تشوید
ان طفا از ناروغی که است اندکی چون شیشه شوی و بجای از امرای
عراق نسبت بنویسند و صفای اصل می شد و از عرف و تقاضا حقیقت
که باعث رتقای ایشان بر مراتب و بعد دل خود و بعضی اند
کرد و در خارج شایسته می کند که یکی از فرزندان کاکا نماید که با
سعاد و شادمانی ایشان روشن و واضح شد از اینجور
نشان سپید و نسیان و نسبت باقیم و تا ما طر از جاحد
انجام شود و می گیر و به تشویم الحال که سلطان محمود شوش
چو دیدر خود کان لم یکن انگاشته نظر بنمونه صوری و اعا
که به بیعت است و فوج فرستاد و طمع نظر از آن در شایسته و
بجای آن است و آنست که در این اندک بعضی استیجاب است و بخاند
نوبت خود و تشویدش معادست و فرایم شما که تعارف است
منتهی باشد و خصوص من بفرقت و سحر می شود که فرمان
ایمان علی قلی سلطان با تشوید و ایما با تاسی که دست در راه
کرد و است به است تا به است و جب لازم است

[illegible]

کردن بهر جهت تحصیل منافع حاکم است و در صورتی که مصالح مردم و مصلحت
دولت را برآورد و در هر دو طرف بهر جهت این که مصلحت باشد ایشان
آن بهر جهت می کنند و خواهی بود که مصلحت بیشتر باشد آن را مصلحت
خاطر اولی از دین و دین در مقام حال کیست بهر جهت اولی از دین
و حال منتهی است که هیچ اتفاق بر عالمیان هر دو شکی نیست
و بار بار داد و ستد حاکم عراق و خراسان این چه صلاح دید بهر جهت
بود از کمین بطن و غیره و بعد از هر دو باقی بقیه فرمود
شماره و میرزا و غیره و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
سوی ایشان و در حق هر شایسته بود و هر چه در دست می آمد
را که در کمین بطن و غیره و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
هر که در کمین بطن و غیره و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
و غرض از این که در دست می آمد بهر جهت خالص
تسلی نمودن ایشان و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
در میان ایشان و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
نقبت نمودن ایشان و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
خود چنین و چنان و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص
در دست اول و هر چه در دست می آمد بهر جهت خالص

باز به اسرار سل در تنگنای کف سحر که شد و در زوایای کعبه نشین
فرستادن کعبه تن بری بعد از دامن جبهه شایسته و در ایام
از تعاضد و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
باین شستی برین شایسته و در نظر اولی از تعاضد و تراز و سبب و شایسته
نمودی جوی و بازی از شستی و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته
بیدار و جوی و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
که شایسته و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
در بر و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
از شایسته و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
اطلاعی تا پس از آن اختصاص باشد نامیده
انتظام من تمام کرده شد و السلام و الله اعلم

استشاد کعبه
باز به تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
رغبتان و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
و کعبه و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
کعبه و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
کعبه و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته
کعبه و تراز و سبب و شایسته و شایسته و شایسته و شایسته

الله

[illegible]

[illegible]

خامنه محرم را سازد و پندش غمناک را بخوار زین کسب است و بساحت
میرا گاهن با فیه و شهادت نظر قریح اشارت با کشف عقدا
یا قریح البیضا قساق ال بل شکل تفرش است که حمد در موج
شرزیه نیست فیه نیست نوع کای انی ان مثال تیش بوقع ضیح
فصله انکثر کثیر من غلقاته صیادین است که در شیح اص شکل
کریخت است که از روی او و بسته و دیانت که از پیش او
یوست و به اتفاق از آب سل و اصحاب نقل نوریتان او
شیت است ابتکارین بزرگ شیش شیش شیش شیش شیش شیش
و انشوری نامیده ازین بخت یلند و حیاران و انی و انی و انی
چیه هر که در کاخانه از پیش هر کس تراجه را شیح و استخوان و شیش
میداد و شیش بر اینین این یقین علیا بزرگ و زکام و موقوف خط و بعد
انکون و انش نا پیش و کجا مولا میرزا جان سر آمد و شیش و انی
او شادان و انی و انی و انی و انی و انی و انی و انی و انی
هر چیت و انش و شیش و انی و انی و انی و انی و انی و انی
جای خرد و دین و انش و انی و انی و انی و انی و انی و انی
یا که در کاخانه و انی و انی و انی و انی و انی و انی و انی
که این با قریح به او و انی و انی و انی و انی و انی و انی و انی

[illegible]

[illegible]

64

[illegible]

[illegible]

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter, written in a cursive style. The text is arranged in approximately 12 horizontal lines across the page. The ink is dark, and the script is dense and flowing, characteristic of traditional Persian calligraphy. The text appears to be a formal document or a significant letter, given the complexity and density of the script.

اولاً وقتیکه بکسل و سپارم نریان اگر نشاء صحت
 افزون داشته باشد روز چهارشنبه ایام نامور امانت و خدمت
 این جانشین بقای طین و ... شود و بصورت عوام
 بادشاه متفق بوده که روز امدادی که روز شاعران قره العین
 بجای آورند لیکن چون میرزا باین نرسید این خانم متوجه
 به آنکه استغفار شده در سادین جوش منصف و در نظر عوام
 اعتبار تمام پیش ازین را داده و در پیشگاه
 در خدمت شرف و محبوب نشان بپذیرد و بزرگوار
 اختصاص یافت و ملحق حسین میرزا شوال عود و ...
 و در پیشگاه بزرگوار و افغانی بزرگواریت آمدن و ...
 این امر را که فرموده است و بزرگوار امداد و ...
 با سخاوت خود و ... در این سلطانیت بکس مروت
 مقدم بر آنکه و ... از خدمت
 در این خدمت که از بسیاری کثرت
 و ... و ...
 و ... و ...
 و ... و ...

[illegible]

را تبسم از اندیشه بکار باید برد و نه بوی دست از پایست چنان
که از بختی این معانی خاطر خود ششمنان از دست بردار
و غافل از زبانت اندام طاقن در دهان گویا که در دهان
ساخته از باب خلقت منی او در دهان حاسی بماند که هرگز نماند
ز دایه خلقت شد و در دهان منی آن را خفا باقی بماند
در لب و دهان بجای بماند زبانی که در دهان بماند
اول نشد و نه بماند زبانی که در دهان بماند
و توبه بماند که در دهان بماند و در دهان بماند
موند و نه بماند که در دهان بماند و در دهان بماند
الهی معاضد و نه بماند که در دهان بماند و در دهان بماند
از روی این نشانه شفا شد و در دهان بماند و در دهان بماند
فردی در دهان بماند که در دهان بماند و در دهان بماند
خوب بماند که در دهان بماند و در دهان بماند و در دهان بماند
در دهان بماند که در دهان بماند و در دهان بماند و در دهان بماند
رستون عوارض که در دهان بماند و در دهان بماند و در دهان بماند
در دهان بماند که در دهان بماند و در دهان بماند و در دهان بماند
از دهان بماند که در دهان بماند و در دهان بماند و در دهان بماند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شریف و دیگر شاکت احدی است و گفتار کنان
کیفی در شاکت هم سنانند ششده ششده ششده
فرشته در خطه مشرقین حکم شد و در بعضی از آن
نقشه و نظر ابرو و سنان و فاکت و سنان و سنان
نواهند و در آن زمین انبیا و سنان و سنان
بعضی از شرار و سنان و سنان و سنان
مهر دهم ششده و سنان و سنان و سنان
انداخت ششده و سنان و سنان و سنان
در سال بنام ای و سنان و سنان و سنان
غدا و سنان و سنان و سنان و سنان
به تان و سنان و سنان و سنان و سنان
و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان
از سنان و سنان و سنان و سنان و سنان
و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان
نشد و سنان و سنان و سنان و سنان و سنان
از دست ظلم و سنان و سنان و سنان
در این فقره ای و سنان و سنان و سنان

در مقام آزار این مردم شومر با پریشانی و غم و زاری که نشسته
پرسن آلوده اند و خاطر شریف من و تقاضای احوال تو و حال خندان
در آن بقیع قدس به یاد عید شوره شغاف غصه ای کام و قمار حقایق
اعمال و سوغ لایم پیوسته به شورش بر آینه باعث فرید و قصه ها

خواه

شکر این جهان را را می برنوش و در ملک
کثره خاطر خود به انجام سپید و مخالف است که هر کجای خود
و آن گشتان همیشه به راز خج خالاک بل نشود و سازد گشت
و از آغاز روزگار می است و عنوان شیشه ای نموده است و
ما شنیدنی که طبع بکفر و در پی است و قولانند به حضرت
و در ارجان بخش خود از این جگونه در جنبه های زیاده که لطف شکاف
در موهله روزی در نیاید با عنایت فرمود و مجدداً بگوید
غنا نیست و جویان طایای استیلا می در زمینش است این
و کل با بفرموده شد که این بمان بفرموده شد که در آن
در وقت لاله مل کعب و در که چنین شد که این بسیار آن
که بجایش در نشسته بشنیدن دوست بخیم و دوست
در زمرگان خدا اندکی از عطایای الهی بر خصمان که در آن

[illegible]

تاج شاهی بیکر کاه عاقل و کلامت اقبال نیز بمیزان
مردم بلیان افکار و کلامت و کلامت و کلامت و کلامت
برای این که برای این که برای این که برای این که
رفت خصلت این که برای این که برای این که
و از هر چه که در این که برای این که
مخفی الحاقیت پیدا نمود چون برای این که
عمر و وقت یافته جسم را خواهند بست و غایت
چیز و قوت شایسته و در این که برای این که
بر این که برای این که برای این که
و در این که برای این که برای این که
ان که اصل سرش را و در این که برای این که
و اصل خصلت است که برای این که
ان که برای این که برای این که
و اتفاق بعضی که برای این که
ان خصلت را از این که برای این که
انکه چنین زبان را و بعضی که برای این که
از هر چه که برای این که برای این که

[illegible]

شیر از روز چهارم از روز دوازدهم و مرغی از نه بعد بوقی باید متوجه هندو
شیر و گاهی شام و الحام بود و خای مرغ بر مرغی از مرغی چون خورد
نه شبه ملاک است می از مرغی بطن مرغی را در یک شیر از این
مورد است غلطی بجا آورده مرست برای

اعتقاد خلافت و فرمان رسانی با تمام سلطنت
 و کشور کشای نصر با تمام شجاعت و بختیاری که حقیقت پیا
 پیست ملول از روی شایسته هر رخ معقول و هر که شبنم بی
 آفتاب است جلالت کوهر سر بر سر است و در این شرف و رفیع
 مجمع الماوراء و افرو و اخوازی مقدمه الجیش عاکرک جاننا و تصدیق
 که هم بخشی و کاملاً نوس و حدیث و حضور و غرض حاصل
 و رفیق و اسکندریه و زانای هر خدای حق و رب العالمین
 خلف و اتقی و اعظم و اکابر و امده اعتقاد و معاد و معاد
 مورد الطاف و کرامت قیوم و خدای رب العالمین و سر
 نشان یار و دار و فرزند و بنو و اسرار و خدای حق و رب
 العالمین و خلف و امده و معاد و معاد و معاد و معاد
 بتطهیر و توبه و درین ایام شمس و شمس و شمس و شمس
 ایام و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس

مجلس

[illegible]

میدخل غیر آسمان بود حلقه دایره کینه سازان بر دفتر بنجین خست
ملین سلسله ایست قدس صاحب دانش و کجی بر پرده غایت
باخته بود پیش از پید شدن در آن احوال ماضی است با بر جفتی
دیور کمال به تقستی دارا کفایتی ظاهر هر دو سر قریب است
ناکمان ازین جهان و خاکدان فلک است اقامت است
مصری و در شکست و مکر است در مکر است
و بویایب و نقایب هم مختور و تجو کجی بر این زمانه جان
و جاده اندون و غیش محفل است که استغفار و شرم خاطر
به پاینده طغیان آلود کردید که هر کجی بر این زمانه جان
است در کارگاه خودین شامی جان بر غایت لیکن چشم
داشتن به در در خدایات بلند و در در آینه که
از حد و شایین صیبت افتاد است می و غریب است
پراون جلی طراقتش است افسوس خنده افسوس با در این خانه
در دوردست و نبات از شکر شان طراقت است
تقریب و غیر نیست به افلاک و شبی است به طراقت است
و عاقبت این سواد در سر بخاری بواسطه عجب مبالغه کرد آمدن
ایلی و مردم بکانه باشد که است خود متوجه شد نقشش

صورت بیان میدهم این عظمت مهر منور که از او جلال و جلال
 تا ارباب عالم را شرف و سعادت و برکت و برکت و برکت و برکت
 و عقیدت و فتنه و اور از چرخ پیروز که در زمین و آسمان و در
 تیر غایت شان را با یک شعله و شعله و شعله و شعله و شعله
 و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله
 زدن تا هر کونایت این دود خاک که شیشه و کد و شیشه
 این زنجار که از زنجار شیشه و دود و شیشه و شیشه و شیشه
 اگر چه همیشه خیال است از ابد و در شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 این مجاور عالم عدم و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 غدا و جود اما انرا بعد از شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 از بعد از شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 یا از بعد از شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 غدا و جود این بدین معنی است با هر چه است و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 جود و این از بعد از جود و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 خوشتر از این از بعد از شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه
 نیز از رضا و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه و شیشه

[illegible]

از فرزندان خود و شسته بر دند بر کاهان با تمام الوافست تو به فتح و کسب
 شود و زبان بلک کجا که با دریا بیاورد شسته شست آن فرزندان
 او و نیز در دمان حساس به آن نسبت اگر بجهت خضر شرفست
 یکدیگر است نظر در ماندن کثافت نه شرفست و خود او در زمان از
 همیشه پیش باشند که در این اجازت است بابت خضر شرفست و در
 باشند اگر درین رودی معاصرت مسخریات برین است و شود
 حسن شرفست فرزندان بجهتست نه را که معلوم شود و در شرفست
 بیهوشکاری شرفست چون بجهتست نه را که معلوم شود و در شرفست
 حاصل جمع کلان در آنجا که شرفست نه را که معلوم شود و در شرفست
 بشنید و شرفست نه را که معلوم شود و در شرفست
 بعد براند درین هنگام خجسته آغاز خنده انجام که او در خور است و در
 بیمار است زمان اعتدال ایل و نه را که معلوم شود و در شرفست
 تازه و مصدق انوار الطایفه اندازن نه را که معلوم شود و در شرفست
 است بعد با اعتدال سید و نه را که معلوم شود و در شرفست
 کون فردوسی طایفه عالمی و نه را که معلوم شود و در شرفست
 اقتاب عالمی فخر لکن مزاج غلام و نه را که معلوم شود و در شرفست
 جانها نمی آید و نه را که معلوم شود و در شرفست

بخش اولی در بابی که شرح ابو جباری از معنی و مالکیت
نموده ای عالم است که در معنی از روی و از سیدین که
از کرد و است و معنی ای است که معنی آن را که در معنی
در یک است و معنی آن را که در معنی آن را که در معنی
با فقه آسانی عوی امهات معنی آن را که در معنی
با جوامع مساوی و تطابق و نام جدید نیست
قوانین امیه که از کتب کتب زبان است و در معنی
در معنی زبان حال جدیدی از این شکفت که در معنی
تو پانی است و نیز از این است که در معنی
افسرد و در یک رختان نکشت و غفلت که در معنی
بدن و وقت این زمانه نمودن نمودن و در معنی
و در از شایع و در معنی و در معنی و در معنی
حلولی از این است و در معنی و در معنی و در معنی
نست و در وقت انجام سیدین نیز غفلت است و در معنی
مقدسان عالم بالا را با غبار الکان خطه خاکچه قدر نظر از معنی
و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی
این معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی

[illegible]

مهور و محروم است لایمیش در حال تحصیل این فن در دست ماضی
نظر فرمودید اثر بهر حال آن که اندک طریقه پیشین نشین مفید
و در روزی که بوزن مذکور از نظر اندک نیست بلکه شایسته خاطر حرکت
از نظر از شایسته آنها بسط و در خفاک شایسته معانی اقتصاد
المالک العظمی و غیره اینها را اول و در کتاب بسط لایمیش معانی
خلل این حالت تو بهر بخاطر بر زلزال کان زلزله است و در کور و سید
زبان به زبان اندک گذارش بیجاها را خود را از اینها بفرموده
کتاب جابر سکه شد و در جمیع در این بوزن این را بشاید
سطرها و بیجاها میسر سازند هر که منظره شدت سلیمان
چیز نه اند زدن بر جان خود صوابین بر سر این حدیث
بر کفای بدل سلام که دلها را در باب عشق بلا بفرموده اول
ارمید خاطر این اسرار دل را در حرکت باز آید و میرساند
و ابلغ مرغاب و در غیره قاید هست اعتبار بقیضا و خلوص عقیده
و صفای دل و سبیل دعا و هر چه در علم بر احوال استوار
بسعادت تا پیدا شد بهر کجای که تا جایی که خدا آسازد
و قدر شناسی بسیار ندهد غنای شوق حوائج و کمال خوش
اینکه از دهنش انداخته زندگانی تازه بکار آید این اندازد

رحمت است و توفیق الهی در ملازمت غلامی که با طهارت و تقوی
و ابراز انواع بندگی و عبادت و تدارک تو معرک شده
و غنایم دیگر سلاطین و اعیان و تقاضای معانی و
رائع طالع و در پیچیده بر صبر و عفت و عین سیرت و کمال
یو سادگی و شهود الکاف و الاطراف المستخرجه و الاوصاف
میر سیرت و سلام عتی النیام میرساند و مرگ و کربان
آورد و بسیار و دراز و فک و رجاست سستان و کربان
شع و زیاده و در خیال و در سر انکاست و مجله و بافرین
و انبیا و در ملازمت و خدمت پسندید که در خدمت
اشترای خاطر و در نیاز طاهر و ظاهر که ظهور و انوار
بشرف نام بر آورد و بعد از الحمد لله که در غایت شرف و نجف
در توفیق سرور و کرامت و شرف از سایر عاشقان و طالع

درگاه پادشاهان پندار را با طرب طرب
معبود حسین اجازت بود و طرب طرب
پیشتر نذر جان بیکر که بود چرب با تو با طرب طرب
دویدر شمع نامور و غیر که است اگر چه در دهن مانده است
شعله است در خلیج کیم پر است اگر چه بنام کیم است
فرز از دلبز طرب است زبان حال او با طرب طرب
که شکار یکبختی تو مع یکبختی پرور
نماند از آن مشعل کمان که در بلاد دراز شعله کیم نیست و
شوقی است آن بوسه کیم است و کیم کیم است و کیم
سید و کیم که در شوق عشقان کیم در کیم است
ان بچه پکار بغیر ماله کنار که در کیم است و کیم
مر و در دوزخ بغیر ماله عشقان کیم در کیم است و کیم
نماند از خوش خیز و غایت که با جاکت نسبت شوق
الضال دارند بر می از آنها با یکبار اتفاق و کیم
با کیم که شوق اند و با جلد میسر بر کیم کیم کیم
ال است تمام این کیم کیم کیم کیم کیم کیم
توقع از انصاف ان اقتضای الملک دارند که مدام

که با اینها غشای خود تمام نماید و در این راه بهستان ملک
 است این که با هم است و کما حق است شرفش و نام
 در آن غفایم در هر قدر او را در این جمعیت است و در آن
 در این راه از این است و غشای نمکند و با یکدیگر در این
 است و در این است که اگر کسی نیست هیچ چیز نیست و در این
 بگویند که هر چه که بگوید بر او در این راه و در این راه
 اعتماد و خلافت و جهان خود را است و با یکدیگر در این
 کمال است و تمام بقیم رساند که از این است و در این
 که در این راه خوب با در این است و در این راه و در این
 جهان را در این راه و در این راه و در این راه و در این
 نامه از این راه و در این راه و در این راه و در این
 که در این راه و در این راه و در این راه و در این

حکمت و با این است که در این راه و در این راه و در این
 اساس و افت و افت و افت و افت و افت و افت و افت و افت
 و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه
 و در این راه و در این راه و در این راه و در این راه

افاندرایم سید اکابر کرده جانوس الزمان بیکر نام مجید
توجهات تل برین شریف تقدسات است شام
سند و سبزه بریده بماند که درین کلاه نیست کلاه
آسمان ز سار و جلال هوا کسب این پر از سیر
و گلشت و بیت و لیدر گشیر که از خط است محله
حضرت صلیت نسبت باین نیازمند در کلاه
شوم و بزمیت اگر درین گشتان برین سار و کلاه
قدرت پرور داشت فنی است صدور باطن
بر آورده و بجز چند چین نیاز بسجود حق و ان
سزین بکند و گفته اند که در زمان پادشاهان
که از کلهای نگارنده میوه کوهان و سوار
شاهزادگان کار برین و خلاصه حکایت کرد
شاهزادگان و شوالیه جبال و عمارت و بار و بار
از آنجا می تواند که توجه اشرف قیام یافت صلیت
که چندین هزار تنه تراستان که برین و شاهزادگان
فرمان می کردند از بهر شرف پیش پیش می رفتند
در تنگنای کوه کمر او پناه در مساحت و در

[illegible]

طالع حیات از دست افتاد بابر میر خردم نامی حذر عالم صاحب
 دست داد به صاحب لکه پیشانی رخ تو بر غصه به با تو در دین
 نیست و چهارم و امر دله المصطفی حسن نیست به یونان در
 و افاضت بنا به عارف حقین که کاه عدله الزمانها لک
 که عالم نماز شش این بقدر که آمد و در هر صبح و هر جمعه شرف
 انما قدرت جبریں، ببلال ملکات نصا ملکات در دین و هر
 کجاست که تو کشف مباد علوم و حواس محسوس و معنوس
 امر فتح العرش شیر از جهان بیار از این قدرت که دنیا و حیات
 بود آن تو شرف همچنان باز بود که دانه سلیم معفوشت ایضا
 این خداوند از او شرف لا ینسب شیء له و خالق و راز
 ما شریف ما و مظهر اعداء لم یزل و مقام ایضا و ایضا
 این ملکات در جمیع امور تابع شرف است و اینها در جمیع
 اندکی نمیدانند شرف و صوبه انظام احوال خود اند که در جمیع
 در کمال صمیم سر او است به بلال علمه سر و صمیم شرف
 عقبه عرش مقام شرف که در جمیع لطافت نشانی تقدیرات
 با او است و اینها در جمیع است و شرف شرف و شرف
 در جمیع کمال که در جمیع کمال که در جمیع کمال که در جمیع

در بخار که ظاهر معنی سخن
که بقدر نیازت در ششترخ ساعات آمده احوال دولت
لازمه که اکثر حکمت را بر شمول است اینست
در دفع انواع تقدمات اطفال که در بر سر است و در صورت زیارت
حرمین الشریفین و در این شهرها که در این خیال از نذر احوال
در باره فرخنده و در این است با عورت تعجب باشد که در این شهرها که در
مستحق نیست چندی حق را از دست برداشته و در صورت
چگونه موجود این مطلب را که در این عادات و در این عادات و در این
خوش که در این است و در این احوال را در این خصوصاً طاعت و در این
عبادت است چنین است که در این عادات و در این عادات و در این
را در این است که در این عادات و در این عادات و در این
چه بخاطر است که در این است که در این عادات و در این عادات و در این
تا در این است که در این عادات و در این عادات و در این
جمع که در این است که در این عادات و در این عادات و در این
با که در این است که در این عادات و در این عادات و در این
نموده و در این است که در این عادات و در این عادات و در این
بایست که در این است که در این عادات و در این عادات و در این

لعل در کجاست خورشید افروز و لاله نشین در بخت بخت
که در سلک غبار و دلاله افروز و دستار است آن که در
بر اجماع دانند و در میان کمال و علم و دانش و شرف است
با طمعه و بخل و دلا و پشیمانی و در این خود که در آن
مغذال و در کج خوار باشد و نگین اگر که در آن
نشین نیست شین است اگر باره و غیره و در این
کردن خفت و غم نیست اگر که شین است و این
که در میان غشینی و زردن و غم و غم و غم و غم
حق و لا می کشد و در غمت اندک است و در غمت
نماند و متعصب شدم و در میان و در میان و در میان
پیر و مگر که نامدن و در سفر و حال و کبر و بحال و در میان
قابل اند و در توانند که در الام و غمت و غمت و غمت
مملکت و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت
و در میان و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت
عاطف نیست و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها
که در میان و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت
از در و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت و غمت

فرستادم بدینجهان را از انضا فرماید بر کلام بنیادش خرم
غریب از بختند که از اینصورت مستحق خواهند بود چه کلام
پیشتر آمد و در دل گذشت که هر قدری خبر بگذارد است هزاران
که خدمت مستحق خاندان انبیا علی العظمی و جوی بخاطر اشراف کند
است که یاد چنین امانت اگر بخاطر از ارسد ان هم زانی
میشود که از ارسد هیچ نیست و نه بخوام که ادا شود
غربت که از ارسد ان غنایت عاقلست ملک حصه
میدانست بر کز اینم اندیش بخود که عیدله و مطعون خاص
و عوام نمیشد که کسب هم هیچ نیست است هیچ چیز مقید نشود
غریبت شایم عقبه علیه نماید از ارسد ان غنایش را در سرور
و بخور که از ارسد ان غنایت عاقلست ملک حصه
از اینم و خود از و بر و نقل صورت و معجز خجاست بخند و خشم
هموار بخاطر ارسد ان غنایت عاقلست ملک حصه
برای عجب است که ارسد ان غنایت عاقلست ملک حصه
است که متعاقب اینم نشود بلکه عاقلست ملک حصه
همین شخص که اینم شغل است که عاقلست ملک حصه
چنان حدت مورد فکرت که ارسد ان غنایت عاقلست ملک حصه

از اینم و خود از و بر و نقل صورت و معجز خجاست بخند و خشم

چون شش که پیش از رسیدن امیر اوموید آسمان بود که
در پیشتر

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته کارگاه که از منبع طاقت و معدن ذلت
شاهنشاهی شریف و دریاچه که متغیان کارگاه سلطنت و کار بردار
این خلافت از فرزندان اقبال است و در این میان احوال منشی
و در احوال بعد و سایر منصبه دران، عالمان و دوله و الاان با من و دیگر
علیه و در در نظام امور و مصارف و ذریع و تصبات و در کوشش
ازمان پذیرد باشد از اقل بدترین احوال که در جوی کارگاه از عادت
و عبادات رضا الهی و یا باشد و در نماند دل که با یوسف و غفر
و غیره منظر باشد و در ذریع دران که کنند دیگر اگر خلوت است
نباشد که طرز درویشان و محارر که در طریقت و در سبک نظام
نشدن و در کثرت بعضی حالت خود که طریقی الهی باشد
و بالجملة در مانند و توسط و میان و در بکار و در سر رشته اعتدال از
دست نهد و بعضی کثرت که در دین و در دست بزرگ که در این
چون و غیره و در سید و در دست و در شرب و در عادت کنند
در در سبک کار که خلق خدا نباشد و در طریقت و در باب صفات
نشدن احوالی که طریقت و در عادت و در خلاصه و در طریقت

Handwritten Persian text, likely a manuscript or letter, written in a cursive style. The text is arranged in approximately 10 horizontal lines across the page.

هر چه که در چشم من است در محراب است بر کمانه است در آفتاب
 عقلت کند هر چه در محراب است در آفتاب است در آفتاب
 ره باده و قمار و دلون ایام نایب که در محراب است در آفتاب
 و قیامت افزون است و کجاست خیال آسودن که در آفتاب
 قابل در آفتاب است در آفتاب است در آفتاب
 که در آفتاب است در آفتاب است در آفتاب
 نه سبب از چشم عیان از آفتاب است در آفتاب
 بر کمانه است در آفتاب است در آفتاب
 زو و خاندید که در آفتاب است در آفتاب
 زو و خاندید که در آفتاب است در آفتاب
 بسیار نباشد که در آفتاب است در آفتاب
 که در آفتاب است در آفتاب است در آفتاب
 نادان غلط بر دست تیر و نیزه بسیار است در آفتاب
 نماید که عقلم در دست محاسبه دان در آفتاب است در آفتاب
 دست افتد در آفتاب است در آفتاب
 در آفتاب است در آفتاب است در آفتاب
 دوست کاران که همیشه که تیرا میزند باز دارند و کار

[illegible]

[illegible]

فدا جانم با قلبی که از عشق و مهر و دوستی
 مستعد است و منتظر لبش در درگاه مختلف
 ناله می‌شود و با صدایان اشتیاق و غم
 تیر انداز و زنی که از این در میان
 شوقش با چشم و دهنش سپاه گریه و غم
 اگر نیست عقل است که با هر زبان
 زحای که در دست که از این است
 نیز در مجلس عالم هیچ که در غم
 با منند و در وقت تنهایی
 و قیام تو نیست که با همه نام
 و یک کسی برون که در این
 دیگر کو تو ای نباشد و قافون
 و دوستیایان و ایندیش
 بلکه عبادت از علم و دست
 که کو تو ای بر شهر و قصبه
 و ایندیش که در این
 و ایندیش که در این

چو شنب قیاس و معرین کند که در محله و بازار که کار نباشد
و تحقیق بر روز دانی که برادر چکه و غیران بلاقع نماید و اثر از آنها
نگذارد هر چه اسباب کم شود یا بتاریخ اعیان و باور دانش
میدانند و لا از جهل انی بر این احوال غایت متوجه تحقیق
نماید اگر در این باشند یا نه بگذارد و اگر نه باید هم بسیار و شرم
از او بکلی و نویسد تا هرگاه که صاحب حق میدانشند یا در صورت
در هر چه حاصل نیز غیر از این است و یک فایده بکار که میاد و فواید
بوم دوم است که بگوید که و نهایت بر نماید که اثر از آنها
نماند و خود را در دستند و کشند که استند و انوار باقیان تمام
انجمن تیره نماید که هر چه که در کار کسی در حکایت بود و شی
اندر هر چه در کار هر چه تعرض احوال او کند و در روز چهار
علا اتمام نماید و کند و که ملک علی بن علی بسیار خیر و خیر نماید
هر روز در دستند و در این جیش و فواید و عید و ایام نماید
عید و لک فواید است ابدان ان اوقات و عید و عید و عید
سایح و در این عید و آغاز ماه و فواید است عید و عید و عید
عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید
عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید و عید

عید یکم ز دهم ماه بهر شنبه عید یکم به نام ماه است دیگر
 هم او را به نام روزگار عید است هشتم و یازدهم
 به نام یوم سعید دیگر هم به نام عید یکم و دهم و یازدهم
 شراست و عید متعارف به نام بدستور که بهر شنبه روز
 شریف طبری است به نام عید اعلان اندیش کند و در آن شب
 که صاحب آن عید به تقابله دارند و کوی که چند روزی به خود
 بر آید و کار شود و گذر از آب دریا را به نام عید
 و آب در آشتی حد است و در آن روز که در دیو و غول و
 جیش به نام

به نام اعتدالی که بهر شنبه است و دولت آن به نام عید
 در کل به نام از ابتدا از جلوس بر او گذشت به نام عید
 بهر روز و شنبه است که بهر سکنه در عایک به نام عید
 که به نام عید از یاد و شرفیات است و در آن روز که به نام
 و در طالع طالع افغان از او نام و در آن روز که به نام عید
 که در آن روز که به نام عید است و در آن روز که به نام عید
 و در آن روز که به نام عید است و در آن روز که به نام عید
 از عید عید به نام عید و در آن روز که به نام عید

[illegible]

[illegible]

دیز که جهان طالع شرف و رؤیت اگر کسی در این جهان
و استقرا بر آن حق الملک علی نهند و مجال جاگیر این تقیر
داد و بدین کار معارضه است غایب تا دیگر از مخلصان غیبه
علیه بخار و اضربیم که نظام سلسله جهان را در حکام
رابطه عالم آرا را باین امور مذکور سلسله و منجم است و جهان
در جمیع ضوابط و قوانین بادشاه امر و احکام جهاندار که
هر شاه بآن سلطنت را که قصر خلافت است ثابت قدم بود
در شایسته و اعلای آن آداب که استیجاب لازم دانند
خاطر الهام و موافق متوجه احوال سعادت و قیام و کشته همیشه
امید در الطاف کائنات و حیایات روز افزون بیشتر جمیع
موارد و محاسن و اوقات و شایسته و منجم و شایسته و منجم
متوجه اند و بسیار از نجاسات و کثافت و بدست و بدست
ارباب است که کشاده اند و نیز قد و غایت است و شایسته
در لوازم اطاعت انجام ندارند باید که آن را در سلطنت و منظم
بافزود و رفته در انجام آنی لشکر و غیره نماید که موجب است این
که بعضی از اوقات و اوقات و اوقات و اوقات و اوقات و اوقات
که با جمیع جاگیر و اراکان و سربانی حکم و قضا و احکام و منظم

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

در عاقبت طر اشرف است من بعد از آن خواستم که بعد از شک
 به در کار بران سوزن از عطیات مجدد الیه بجا آوردم
 با وجود حیات مرتفع و منصفه و در شجاعت عظیمه نیز که در طبعان بها
 و نافع در ملا و جوی که مقصد از آنجا محال می شود و توفیق و توفیق
 با کسب توفیق بان حدود فرمود و حکم عا شد بعد که چند هزار خوار و اگر
 چاکر است پیش شایسته می باشد و در توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 بنای خود در اندک فقه تا انصاف کشید و کوهستان تبت بر زمین
 مله و کوهس تبت بجای کوهس تبت ختم مجدد و در طاعت
 شریعت کابل و خیم خود فخر و آخر طبع و در کوهس تبت
 حفظ الیه و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 بود که جعفر از سوادان شجاعت و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 بدیشان مستحق است و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 انار الیچان حکومت و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 با توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 رسیدند و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 از باب محال و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 بدار الملک و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق

و نیز در این کتاب که مشهور است که این جزوه است که در
نیز که در این کتاب که مشهور است که این جزوه است که در
سودت و جودت تا که طلال که با الهی است که در سر و سر
در گشتان و جودت و سر و سر و سر و سر و سر و سر
جمع و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
مختص و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
است و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
مقدم و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
مواکب و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
ماله و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
و در قبال قره بام و سر و سر و سر و سر و سر و سر
حقیقت و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
بفرست و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
حکایت و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
تقدیم و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
مسافت و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر
مراسم و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر

اعلامی در امر از اموال متبایع باید که در کتب حقیقت احوالی مشایخ
میر می نامد و مشایخ و بزرگان و بزرگواران که سفارش این ازین خطی
نموده اند و از مجموع که خلاصی از اولی از او بجا مانده و ثانیست
قدمان شایع الا اخلاصی است در همه امور ابداً و ابداً و ابداً
و اعانت غایب درین مقام که نسبت الاصل به باب حقیقت
باینکه در کتب و کتب است که با اینها در دست و پا و در دست
و دعوات دیگران ساخته و پودخته اند و به عبارات مطالب و مقاصد
ان محلی و احوالی باینکه که به چگونگی اندیشه خود را در دست و پا
شاید که در این بحث و از مقدمات است که از این حرف
دانسته در امر اطلاع اتمام نموده و شرح خاطر و در پیش
و برپوشاندان خیر و شید و است که سلاطین با بقدر که در سخن
عالم و عالمان پیش نهاد است و لایست این است از حکام
و بار و دوات اظهار اخلاصی اطلاع مطلوب و مقصود است
و تمسک که بقضا و در پیش و در پیش و در پیش و در پیش
بنا و نقد و عقیده و سخن را به هر آنکه ملک ناموسی و حال
نموده و بجز از این که در عقیده است و به از آن مخلصان دنیا
و به از آن است که در این است که در این است که در این است

استوار الخطاب
معه الامور كلها
انقطع ان يبرأ من ذنوبه
كسب ما ينجي من النار
نعم ان الله لا يهدي
القوم الظالمين
انما هو الذي
يهدى الله من يشاء
فمن يشاء الله
فلا يدركه حساب
انما هو الذي
يهدى الله من يشاء
فمن يشاء الله
فلا يدركه حساب
انما هو الذي
يهدى الله من يشاء
فمن يشاء الله
فلا يدركه حساب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الحی کا اہل طب علیک الشہار ہر شیخ ابو الیسی فیضی را کہ در غلط غیب
ما تر بیت یافتہ و دیگر از باب کلام و ملا تخریر و اور فیضی و زینت و کلام
نجد و در حد و علم شایع مراتب اخلاص فیہ و در اربع اشارت
در حضرت غفور نام و العیسیٰ ان نقاد و ارباب اصلا و اعدا
و ستادیم کہ عنونہ غیبات ما اکامہ خاطر کما فی حقہ ان
بیر غیبی است ابتداء و یجملہ ایل توجہات بہ تمام و کمال غیبات
نامشایہ و فوق نامہ و سخا کہ کہ در خاطر اثر فرستہ و سخا است
تمام و سامانہ و در حقیقت نمیدہ اصلا و اعدا و ارباب
و اخلاص و ایل نیز نمیدہ و بعد از دانش سبید و محقق علی
سوزن و ایل بایکہ ان مخلص غیباتیشی سخا و اعدا و ارباب
ما را چہ از انچہ از غیبات غیباتش غیباتش و بعد از ان کلمات
قد است کہ یا تو با غیباتش غیباتش را کہ در غیباتش و محقق
بسم و اعدا و ایل غیباتش غیباتش و بعد از ان کلمات
و بعد از ان غیباتش غیباتش و بعد از ان کلمات
کہانہ نامہ کہ حکام و کلام و کلام و کلام و کلام
انتباہ نظر الفا و اعدا و ایل غیباتش غیباتش و بعد از ان کلمات
تر بیت یافتہ و دیگر از باب کلام و ملا تخریر و اور فیضی و زینت و کلام

و شهادت بر وجه اتم و اکمل بپدید آمدن و بخوان که سزاوارست
 شایسته بن از جاده اطاعت و عقیده است احراف و انحراف
 باعث اعتبار آن مخلص عقیده است که میسر هم بر حسب امر و نهی
 اندازد و در حدیث میگوید که کار و کار بعضی حکام و کسب و کسب
 نیستند و در هر مرتبه بخاطر اشراف و غیره حکام و کسب
 و شهادت و کسب از آنجا که غایت بادشاه حکام و آن مخلص
 و نهی و نهی و نهی و نهی از اعلا و غایت بن و افغان و حق و راست
 چند از آنقرانی در کلام که بر غایت و التفات مخصوص اند
 بر او امانت بگذرد و در سالیان باید در سالیان در سالیان
 و در هر روز از آنست فتنه بر کاه و کسب کمال هر روز و نهی و نهی
 ظهور الطاف علیه السلام و فیض صفای مطهر و معجز و معجز
 امانت است که بر او معهود و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی
 کلام غایت قدس سرایت در باب آن مخلص و نهی و نهی و نهی
 ظاهر اقدس است هر در معوض قبول در انجاء و نهی و نهی و نهی
 و نهی و نهی و التفات که باین اخصا و شهادت و نهی و نهی
 خاصه و شهادت و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی
 شهادت و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی و نهی

[illegible]

34

[illegible]

جایان فصیح میان عاقل خان و قطب الکبریا ابراهیم بدکرا که وقت
در خدمت آنها شروع در خواندن اقامت در دولت انجمن لایم بود
تا اینکه از آن شهر رفت و به سبب تبارک است به بوند و نامش
مرد با دست قویات و رنگش و سبب تبارک است به بوند و نامش
غایب است که در آن واسطه غایب است و به بوند و نامش
تا حصص حصص خود خیار بود و به بوند و نامش
است و در آن روز به بوند و نامش
خود گرفت باید که غایب است و به بوند و نامش

خود دانست
لغت که از غایب است و به بوند و نامش
برادر یک صلح است و به بوند و نامش
باربعین پسته در نظر و بین عاقل خان و به بوند و نامش
حدیقه انصاف است و به بوند و نامش
سعدیان مستقر میان مغز و به بوند و نامش
شکله آن مرز و به بوند و نامش
مرد و به بوند و نامش
که چنانچه غایب است و به بوند و نامش

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or document, featuring dense cursive script and some legible words such as "مستطاب" (Mastatab) and "مستطاب" (Mastatab).

TRANSDUCER

الحمد لله

203

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله
وآياته وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله
وآياته وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه
وآثاره وبرهانه

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or letter. The text is written in a cursive style and is oriented vertically. The number 278 is visible in the upper left corner of the text area.

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a separate section of the document. The text is written in a cursive style and is oriented vertically.

